



الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب

الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب

أ.م.د. أنور عباس مجيد

جامعة بغداد - كلية اللغات - قسم اللغة الفارسية

البريد الإلكتروني Email : wadi_alsalam76@colang.uobaghdad.edu.iq

wadi_alsalam76@yahoo.com

الكلمات المفتاحية: الفردوسي، الشاهنامه، قصة رستم وسهراب، قواعد اللغة الفارسية، الصفة الفاعلية.

كيفية اقتباس البحث

مجيد ، أنور عباس، الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب، مجلة مركز بابل للدراسات الانسانية، المجلد: ١٠، العدد: ٣ .
الانسانية، ٢٠٢٠، المجلد: ١٠، العدد: ٣ .

هذا البحث من نوع الوصول المفتوح مرخص بموجب رخصة المشاع الإبداعي لحقوق التأليف والنشر (Creative Commons Attribution) تتيح فقط للآخرين تحميل البحث ومشاركته مع الآخرين بشرط نسب العمل الأصلي للمؤلف، ودون القيام بأي تعديل أو استخدامه لأغراض تجارية.

Registered في مسجلة في

ROAD

Indexed في مفهرسة في

IASJ



Application of the present participle in the collection of Rustom and Sohrab

Assistant Professor Dr. Anwar Abbas Majid
University of Baghdad - Faculty of Languages - Department of Persian language

Keywords : Ferdowsi, Shahnameh, Story of Rostam and Sohrab, Persian grammar, present participle.

How To Cite This Article

Majid, Anwar Abbas, Application of the present participle in the collection of Rustom and Sohrab, Journal Of Babylon Center For Humanities Studies, Year :2020, Volume:10, Issue 3.

This is an open access article under the CC BY-NC-ND license (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

[This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-NoDerivatives 4.0 International License.](http://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/)

Abstract

The importance of research and study of classical Persian literature It is not hidden. So far, many studies have been done on this subject. Still, there are still some things that need to be looked at further. Persian grammar is one of the important branches of Persian language. This branch has always undergone transformation in different times. One of the issues that has been neglected in classical literature studies is the study of the grammatical topics of the poetic texts and the past editions. These texts can be studied from different perspectives. present participle are made using different strategies. Different types of present participle refer to the concept of work done, or the owner and receiver of implication.

The most commonly definition of the present participle attribute is that: "If an attribute performs a work, it is called the present participle." The

present participle are made in a variety of ways. But in the meantime, ben present verb has always been an integral part of the building of many of the present participle. Although studies in ancient texts show that, the derivation of the present participle of manifestation is also customary. Now some types of adjectives are also made using ben Madhi. In this article, we are going to look at the story of "Rostom and Sohrab" and examine its present participle And its multiple types and most of the suffixes that were mentioned in this poetic group, which is one of the masterpieces of the great Iranian poet Abu al-Qasim al-Firdousi and his historical epic which he called Shahnameh and its meaning (the conduct of the kings), which is an important historical source that benefited from and was used by most Iranian historians and western Orientalists in order to get acquainted with the history of Ancient Persia and what legends tell of them in a wonderful epic poetic style.

خلاصة

لا يخفى على احد، ما للتحقيق والبحث في النصوص القديمة للادب الفارسي من اهمية بالغة. وحتى الآن ، تم إجراء العديد من الدراسات حول هذا الموضوع. ومع ذلك ، لا تزال هناك بعض الموضوعات التي تحتاج إلى مزيد من البحث. وقواعد اللغة الفارسية هي واحدة من أهم فروع اللغة الفارسية. لقد خضع هذا الفرع وفي مراحل مختلفة الى التحول والتغير. وأحد الموضوعات التي لم يتم دراستها بشكل كامل في الدراسات الأدبية الكلاسيكية هي الدراسات القواعدية للنصوص الشعرية والنثرية الماضية. يمكن دراسة هذه النصوص دراسة دقيقة من وجهات نظر قواعدية مختلفة. وتصاغ الصفات الفاعلية بالاستفادة من الطرق المختلفة. ولأنواع الصفات الفاعلية المختلفة في مفهوم عملها حالات ودلالات متنوعة.

إن التعريف الأكثر شيوعاً للصفة الفاعلية هو: «إذا نفذت إحدى الصفات عملاً ، فسيتم تسميته بالصفة الفاعلية. « وتبنى الصفات الفاعلية بأساليب وطرق متنوعة. لكن في غضون ذلك ، كان جذر المضارع دائماً جزءاً لا يتجزأ من بناء العديد من الصفات الفاعلية. على الرغم من أن الدراسات في النصوص القديمة تُظهر أن اشتقاق الصفات الفاعلية هو من جذر الماضي. الآن أيضاً يتم بناء وصياغة بعض أنواع الصفات الفاعلية باستخدام جذر الماضي. و في هذا المقال ، سننظر في قصة "رستم وسهراب" من الجانب القواعدي ونبحث في استخدامها للصفة لفاعلية وانواعها المتعددة واكثر اللواحق التي وردت في هذه المجموعة الشعرية، والتي تعد من روائع الشاعر الايراني الكبير ابو القاسم الفردوسي وملحمته التاريخية والتي اسماها الشاهنامه ومعناها (سير الملوك) والتي تعتبر مصدراً تاريخياً مهماً استفاد منها ولجأ إليها اغلب المؤرخين

الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب

الایرانیین والمستشرقین الغربیین من اجل التعرف علی تاریخ بلاد فارس القديم وما حاکنه عنهم الاساطیر باسلوب شعری ملحمی رائع.

کاربرد صفت فاعلی در مجموعه رستم و سهراب

استادیار دکتر انور عباس مجید

دانشگاه بغداد - دانشکده زبان - گروه زبان و ادبیات فارسی

کلیدواژگان: فردوسی، شاهنامه، داستان رستم و سهراب، دستور زبان فارسی، صفت فاعلی.

چکیده

اهمیت تحقیق پژوهش وواکاوی متون کلاسیک ادبیات فارسی بر کسی پوشیده نیست. تا کنون پژوهش های زیادی در این زمینه صورت گرفته است. ولی هنوز مواردی را می توان یافت که بررسی بیشتر درباره ی آنها ضروری به نظر می رسد. دستور زبان فارسی یکی از شاخه های مهم زبان فارسی است. این شاخه در ادوار مختلف همواره دستخوش تحول و دگرگونی بوده است. یک از مواردی که در پژوهش های مربوط به ادب کلاسیک کمتر مورد توجه قرار گرفته است بررسی مباحث دستوری متون منظوم و منثور گذشته می باشد. این متون را می توان از نظرگاه های مختلف دستوری مورد مطالعه و مذاقه قرار داد. صفات فاعلی با بهره گیری از راهکارهای متفاوتی ساخته می شود. انواع گوناگون صفات فاعلی بر مفهوم انجام دهنده کار یا دارنده و پذیرنده حالت دلالت دارد.

متداول ترین تعریف صفت فاعلی این است که: «اگر صفتی انجام دهنده کاری باشد، آن را صفت فاعلی می گویند». صفات فاعلی با شیوه های گوناگونی ساخته می شوند. اما در این میان بن مضارع همواره بخشی جدایی ناپذیر در ساختمان بسیاری از صفات فاعلی بوده است. اگرچه بررسی ها در متون قدیم نشان می دهند که اشتقاق صفت فاعلی از بن ماضی نیز مرسوم بوده است. اکنون نیز برخی از انواع صفات فاعلی با بهره گیری از بن ماضی ساخته می شود. در این مقاله برآنیم تا با نگاهی دستوری به داستان «رستم و سهراب» بپردازیم و صفات فاعلی آن را بررسی کنیم.





بیان مسئله

اهمیت پژوهش های مربوط به زبان فارسی بر کسی پوشیده نیست. یکی از مشکلاتی که امروزه فرهنگستان زبان فارسی با آن مواجه است هجوم بی رویه ی اصطلاحات بیگانه از زبان های دیگر دنیاست. فرهنگستان زبان وادب فارسی با استفاده از تحقیقات پژوهش های مربوط به ساخت واژگان، وندها، تک واژه ها وگروه ها می تواند برای کلمات بیگانه معادل سازی کند و فرهنگ زبان فارسی را از نظر مادی ومعنوی غنی سازد. مسأله ی دیگر حفظ دستاوردها و آثار گرانقدر زبان گذشتگان است که با ساختن واژگان، تک واژه ها وگروه ها وهمچنین پیوستن وندها به کلمات می توان کمک بزرگی به نسل آینده کرد. یکی از این آثار متون منظوم فارسی است.

اهمیت و ضرورت مسئله

در دهه های اخیر پژوهش های دستوری بیشتر از سوی زبان شناسان انجام شده است. اما هنوز نکات مبهم وحل نشده در دستور زبان فارسی کم نیست. یکی از این مسائل، ارائه ی الگوهای ساخت واژی و بررسی واژگان در متون کلاسیک است. این عوامل نگارنده را بر آن داشت تا در این پژوهش به بررسی صفات فاعلی بپردازد. فردوسی یکی از قله های زبان وادبیات فارسی است. از نکاتی که تمام صاحب نظران حوزه ی ادبیات بدان اذعان دارند زبان فاخر واصیل آثار اوست. نگارنده در این پژوهش «داستان رستم وسهراب» را مورد مطالعه قرار داده وبه بررسی صفات فاعلی مندرج در آن می پردازد.

پیشینه پژوهش

تا کنون مقالات وپژوهش های متعددی در رابطه با دستور زبان فارسی وشاهنامه^۱ فردوسی نگاشته شده است. از جمله^۲ این پژوهش ها می توان به کتاب «شاهنامه^۳ ودستور» نوشته^۴ محمود شفیعی اشاره کرد. اما پژوهشی که بررسی صفات فاعلی در داستان رستم وسهراب بپردازد، تا کنون انجام نشده است.

نوع پژوهش

روش کار در پژوهش حاضر کتابخانه ای ومبتنی بر مطالعه^۵ دقیق «داستان رستم وسهراب» بررسی صفات فاعلی مندرج در آن ونتیجه گیری براساس یافته های تحقیق است.

مقدمه

فردوسی در سال 329 یا 330 قمری، در روستای باژ، از قرای ناحیه ی طابران طوس، در خانواده ای از طبقه ی دهقانان به دنیا آمد. «دهقانان یک طبقه از مالکان بودند



الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب



که در دوره ی ساسانیان (وچهار پنج قرن اول اسلامی) در ایران زندگی می کردند و صاحبان زمین های زراعی بودند. جمع آوری مالیات اراضی را در دولت ساسانی و همچنین در دوره ی اسلامی بر عهده داشتند. آنها در حفظ نژاد و نسب و تاریخ و رعایت آداب و رسوم ملی تعصب و سخت گیری خاص می کردند. فردوسی از چنین طبقه ی اجتماعی ایران بود و به همین روی از تاریخ ایران آگاه بود و به ایران عشق می ورزید و به ذکر افتخارات ملی علاقه داشت. وی از خاندانی صاحب مکان و ضیاع و عقار بود و شوکتی تمام داشت^(۱).

بسیاری از اندیشمندان آن روزگار و از جمله فردوسی با توجه به نیاز روز جامعه^۴ خویش اهتمام ورزیدند تا داستان های حماسی و اسطوره ای و تاریخ و فرهنگ گذشته و متأخر ایران آن عهد را از صورت پراکنده و شفاهی یا نیمه مکتوب خارج کرده و به باز تولید هنرمندانه آن اقدام کنند. لذا این کوشش فردوسی، چون پاسخ زمان شناسانه و مخاطب شناسانه به عصر خود بود و یک خلأ فرهنگی و تاریخی و جمعی را با نیکوترین شکل هنری پر کرد، از نمونه های قبل و بعد از خود همچنان ممتاز است^(۲).

در شاهنامه ی فردوسی، 50 دوره ی پادشاهی وجود دارد و به طور کلی به سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم می شود. «داستان رستم و سهراب» که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است، در بخش «پهلوانی» شاهنامه آمده است.

دوره ی پهلوانی یا حماسی، از پادشاهی فریدون شروع می شود و پس از وی ایرج، منوچهر، نوذر، زوطهماسب، گرشاسب، وکی قباد، کی کاوس، کی خسرو، لهراسب، گشتاسب بر تخت شاهی می نشینند. در این دوره، جنگ های میان ایران و توران آغاز می شود و دلاورانی مانند: زال، رستم، گودرز، طوس، بیژن، سهراب و امثال آنها ظهور می کنند. سیاوش پسر کیکاووس به دست افراسیاب کشته می شود و رستم به خونخواهی او به توران زمین می رود و انتقام خون سیاوش را از افراسیاب می گیرد. در زمان پادشاهی گشتاسب، زرتشت، پیامبر ایرانیان ظهور می کند و اسفندیار به دست رستم کشته می شود. پس از کشته شدن اسفندیار، رستم نیز به دست برادر خود، شغاد از بین می رود و سیستان به دست بهمن پسر اسفندیار با خاک یکسان می گردد. با مرگ رستم دوره پهلوانی به پایان می رسد. این دوره بیشترین قسمت از شاهنامه (حدود 40 هزار بیت از کل شاهنامه) را شامل می شود^(۳).

داستان رستم و سهراب؛ معمای ناگشوده مرگ و حیرت و سردرگمی آدمی در برابر آن است. فردوسی داستان را با وصف کوتاهی از طبیعت آغاز می کند و با آوردن چند تصویر موجز و فشرده با استفاده از تشبیه، استعاره و مجاز که بیان آنها رنگ و فضایی کاملاً حماسی





الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب

دارد، تصویر را که به طور پنهان وکنایه‌ی رابطه‌ای با اصل داستان دارد به ماجرا پیوند می‌زند.^(۴)

اگرچه تا کنون پژوهش‌های متعددی درباره‌ی شاهنامه انجام شده است، اما پژوهشی که به شکلی اختصاصی داستانی از شاهنامه را از منظر صفات فاعلی بررسی کند، انجام نشده است.

صفات فاعلی کلماتی‌اند حاوی مضمون صفت که در عین حال دلالت بر کننده‌ی کار و دارنده‌ی حالت نیز دارند^(۵). صفتهای فاعلی ویژگی‌های اصلی فعل مانند؛ شخص، شمار و زمان را ندارند.

صفات فاعلی در زبان فارسی از لحاظ نحوی، مانند اسم و صفت، عمل می‌کنند. به عبارت دیگر صفات فاعلی می‌توانند به جای اسم یا صفت قرار گرفته و کلیه‌ی نقش‌های اسم و صفت را بپذیرند^(۶).

انواع صفت فاعلی

اسم + گر

یکی از انواع صفت‌های فاعلی، ساخت «اسم + گر» است. در بسیاری موارد این نوع ساخت بر شغل فاعل دلالت دارد. از نظر بررسی صفات، در زمره‌ی اوصاف اکتسابی محسوب می‌شود. به بیان دیگر فاعل جهت دستیابی به این ویژگی اراده و اختیار داشته است. پسوند «گر» تا اوایل قرن چهاردهم پسوندی زایا و فعال بوده است^(۷). پسوند (گر) غالباً مفهوم کنش‌گری را نشان می‌دهد.

سَتمکاره خَوانیمش ار دادگر^(۸) هنرمند گوییمش ار بی هنر^(۸)
کنون کارگر شد که بیکار گشت^(۹) پسر پیش چشم پدر خوار گشت^(۹)

چنان‌که پیداست، این نوع صفت فاعلی در «داستان رستم وسهراب» کاربرد اندکی داشته است و تنها در دو بیت از این داستان ذکر شده است. نقش صفت فاعلی در هر دو بیت مسند است.

اسم + کار

پسوند «کار» علاوه بر اتصال به ریشه‌ی صفت، به ریشه‌ی فعل نیز متصل می‌شود. با مطالعه‌ی «داستان رستم وسهراب» تنها یک مورد از این نوع صفت فاعلی یافته شد.

سَتمکاره خَوانیمش ار دادگر^(۱۰) هنرمند گوییمش ار بی هنر^(۱۰)



بن ماضی + گار

از انواع صفات فاعلی که با بن ماضی ساخته می‌شود، نوع «بن ماضی + گار» است. در «داستان رستم و سهراب» اگرچه شش مورد از ساخت موجود است، اما تمام این شش ساخت محدود به واژگان «کردگار» و «پروردگار» است.

- | | |
|-----------------------------------|--|
| و دیگر که از تو مگر <u>کردگار</u> | نشانند یکی کودکم در کنار ^(۱۱) |
| به گیتی چو ایشان نبد شهریار | سرانجام رفتند زی <u>کردگار</u> ^(۱۲) |
| شنیدم که رستم ز آغاز کار | چنان یافت نیرو ز <u>پروردگار</u> ^(۱۳) |
| به یزدان بنالید کای <u>کردگار</u> | بدین کار این بنده را پاس دار ^(۱۴) |
| همان زور خواهم کز آغاز کار | مرا دادی ای پاک <u>پروردگار</u> ^(۱۵) |
| ستایش گرفتند بر <u>کردگار</u> | که او زنده باز آمد از کارزار ^(۱۶) |

با مطالعه ابیاتی که از ساخت «بن ماضی + گار» تبعیت کرده‌اند، به این نتیجه می‌رسیم که این پسوند علاوه بر جنبه ظاهری و یافت دستوری آن در ذهن و اندیشه فردوسی، نامی خاص ذات باری تعالی است. در ۶ بیت از «داستان رستم و سهراب» از ساخت صفت فاعلی استفاده شده است.

بن ماضی + ار

یکی از انواع ساخت‌های صفت فاعلی که به ریشه فعلی متصل است، «بن ماضی + ار» است. صفت‌هایی که از فعل گرفته می‌شوند دارای دو ویژگی از فعل‌اند: (۱) زمان (۲) گذر. بسته به اینکه فعل گذرا باشد یا ناگذر می‌توان دو صورت فاعلی و مفعولی برای آن دو در نظر گرفت و اگر عامل زمان را به بیفزاییم، شش صورت جداگانه خواهیم داشت^(۱۷).

- | | |
|-----------------------------------|--|
| ز <u>گفتار</u> دهقان یکی داستان | بپیوندم از <u>گفته</u> باستان ^(۱۸) |
| چو رستم به <u>گفتار</u> او بنگرید | ز دل بدگمانیش کوتاه دید ^(۱۹) |
| تهمتن ز <u>گفتار</u> او شاد شد | روانش ز اندیشه آزاد شد ^(۲۰) |
| دو ابرو کمان و دو گیسو بلند | به بالا به <u>کردار</u> سرو بلند ^(۲۱) |
| به <u>کردار</u> افسانه از هرکسی | شنیدم همی داستانت بسی ^(۲۲) |
| به چوپان به فرمود تا هرچه بود | فسیله بیارد به <u>کردار</u> دود ^(۲۳) |



الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب



- به زور وبه رفتن به کردار هور
 به که بر دونده بسان کلاغ
 چو آگه شد از کار لشکر هجیر
 ز زین برگفتش به کردار باد
 چنان ننگش آمد ز کار هجیر
 فرود آمد از دژ به کردار شیر
 ببوشید خفتان وبر سر نهاد
 عنان برگرایید و برداشت اسپ
 ز زین برگفتش به کردار گوی
 بدو روی بنمود وگفت ای دلیر
 کجا رفت پیمان که کردی پدید
 درستست و اکنون به زنهار اوست
 بگفت ای سر نامداران چین
 سپهد چو از تو سخن بشنود
 چو بشنید گفتار گودرز، شاه
 ز گفتار چون سیر شد تهمتن
 بیاراست رامشگهی شاهوار
 دو بازو به کردار ران هیون
 پرستار پنجاه با دستبند
 پیاده کجا بوده ای تیره شب
 که هرگز ز ترکان چنین برنخاست
 مرا با تو امروز پیمان یکیست
 به کردار گوران ز چنگال شیر
- ندیده ست کس همچنان تیز بور (٢٤)
 به دریا به کردار ماهی و ماغ (٢٥)
 ببوشید جوشن به کردار شیر (٢٦)
 نیامد همی زو به دل درش یاد (٢٧)
 که شد لاله برگش به کردار قیر (٢٨)
 کمر بر میان بادپایی به زیر (٢٩)
 یکی ترگ چینی به کردار باد (٣٠)
 بیامد به کردار آذرگشسپ (٣١)
 که چوگان ز باد اندر آید بر اوی (٣٢)
 میان دلیران به کردار شیر (٣٣)
 چو بشنید گفتار، گردآفرید (٣٤)
 پر اندیشه جان بهر کردار اوست (٣٥)
 به گفتار خوبت هزار آفرین (٣٦)
 به گفتار تو بی گمان بگرود (٣٧)
 بدانست کو دارد آیین و راه (٣٨)
 چنین گفت گودرز با پیلتن (٣٩)
 شد ایوان به کردار خرّم بهار (٤٠)
 برش چون بر شیر وچهره چو خون (٤١)
 به پیش دل افروز تخت بلند (٤٢)
 تهمتن به گفتار بگشاد لب (٤٣)
 به کردار سرویست بالاش راست (٤٤)
 بگویم که گفتار من اندکیست (٤٥)
 رمیدند از وی سران دلیر (٤٦)

الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب



- بدو گفت رستم که هر شهریار
یکایک نژادت مرا یاد دار
جهانا شگفتی ز کردار تست
بیامد چو با نیزه او را بدید
غمین گشت رستم ز گفتار اوی
ز دادار گردهم بسی شرمناک
به کردار شیری که بر گور نر
دلیر جوان سر به گفتار پیر
زدش بر زمین بر به کردار شیر
که سهراب کشته ست وافکنده خوار
چو گشتم ز گفتار او ناامید
که با تو مرا روز پیکار نیست
گرت هیچ یادست کردار من
به تندی به گیتی ورا یار نیست
کدامین پدر هرگز این کار کرد
بدین کار پوزش چه پیش آورم
چنینست کردار چرخ بلند
همی گفت و مزگان پر از آب کرد
- که کردی مرا ناگهان خواستار^(٤٧)
ز گفتار خوبت مرا شاد دار^(٤٨)
هم از تو شکسته، هم از تو درست^(٤٩)
به کردار شیر ژبان بر دمید^(٥٠)
بر شاه کاووس بنهاد روی^(٥١)
سیه رو روم از سر تیره خاک^(٥٢)
زند دست وگور اندر آید به سر^(٥٣)
بداد و ببود آن سخن جای گیر^(٥٤)
بدانست کو هم نماند به زیر^(٥٥)
همی خواست کردن ترا خواستار^(٥٦)
شدم لاجرم تیره روز سپید^(٥٧)
همان بیش ازین جای گفتار نیست^(٥٨)
یکی رنجه کن دل به تیمار من^(٥٩)
همان رنج کس را خریدار نیست^(٦٠)
سزوارم اکنون به گفتار سرد^(٦١)
که دلشان به گفتار خویش آورم^(٦٢)
به دستی کلاه وبه دیگر کمند^(٦٣)
زبان پر ز گفتار سهراب کرد^(٦٤)

با مطالعه ابیات «داستان رستم وسهراب»، ٤٧ بیت که حاوی این نوع ساخت از صفت فاعلی باشند، استخراج شد. چنانکه پیداست، بسامد واژگان «کردار» و «گفتار» نسبت به سایر واژگان بالاتر است.

اسم + بن مضارع

این نوع از صفت‌ها، «صفت فاعلی مرکب مرخم» نامیده می‌شوند. «صفت فاعلی مرکب مرخم از نظر معنی هسته دارند، زیرا در آنها جزئی وجود دارد که معنایش به وسیله»





الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب

جزء دیگر محدود می شود»^(۶۵). صفت‌های فاعلی مرکب مرخم از ترکیب قید یا صفت مرخم نیز ساخته می‌شوند. جزء اول این ترکیب‌ها . خواه قید باشد خواه صفت . در هر حال نقش قید را ایفا می‌کند و مقید کننده صفت مرخم است^(۶۶).

- سوی مرز تورانش بنهاد روی
برافروخت چون گل رخ تاج بخش
بیابان چگونگی گذاره کنم
که آمد پیاده گو تاج بخش
تو را باشد، ار بازجویی، سپاس
بدو گفت شاه: ای سرافراز مرد
گسارنده باده ورودساز
نشستند با رودسازان به هم
دو برگ گلش سوسن می سرشت
چو این گفته شد مژده دادش به رخس
جهان آفرین تا جهان آفرید
یکی نامه از رستم جنگجوی
مبادا که گردد به تو کینه خواه
پدر گر بداند که تو زین نشان
بزرگان جنگ آور از باستان
برانم به ایران زمین، کینه خواه
از ایران به توران شوی جنگجوی
پیاده نشاید شدن جنگجوی
نبد هیچ اسپه سزاوار او
به گردان لشکر سپهدار گفت
- چو شیر دژآگاه نخچیرجوی (۶۷)
بخندید واز جای برکرد رخس (۶۸)
ابا جنگجویان چه چاره کنم (۶۹)
به نخچیرگه زو رمیدست رخس (۷۰)
بیابی تو پاداش نیکی شناس (۷۱)
نیارد کسی با تو این کار کرد (۷۲)
سیه چشم گلرخ بتان طراز (۷۳)
بدان تا تهمتن نباشد دژم (۷۴)
دو شمشاد عنبرفروش از بهشت (۷۵)
ازو شادمان شد دل تاج بخش (۷۶)
سواری چو رستم نیامد پدید (۷۷)
بیاورد وبنمود پنهان بدوی (۷۸)
ز خشم پدر پور سازد تباه (۷۹)
شدستی سرافراز گردنکشان (۸۰)
ز رستم زنند این زمان داستان (۸۱)
همی گرد کینه برآرم به ماه (۸۲)
ابا شاه روی اندر آرم به روی (۸۳)
چو با خصم روی اندر آرم به روی (۸۴)
بید تتگدل آن گو نامجوی (۸۵)
که این راز باید که ماند نهفت (۸۶)



الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب



- فرستم گران لشکری نزد اوی
چو روی اندر آرند هردو به روی
اگر جنگجویی تو، جنگ آورند
جهانجوی چون نامه^{٩٠} او بخواند
یکی خواهرش بود گرد و سوار
که گردان کدامند و جنگ آوران
چو سهراب جنگ آور او را بدید
ببستش به بند آنگهی جنگجوی
زنی بود برسان گردی سوار
ز جنگ آوران لشکر سرفراز
سپر بر سر آورد و بنهاد روی
برآشفت سهراب و شد چون پلنگ
زنانشان چنینند زایرانیان
بدو گفت کز من رهایی مجوی
عنان را بیچید گردآفرید
بر دختر آمد همی گژدم
که آمد بر ما سپاهی گران
چو ایدر رسید اینچنین پادشاه
بشد پیش سهراب رزم آزمای
که برهم زند مژه را جنگجوی
نباشد به گیتی چو او رزمساز
سواران ترکان بسی دیده ام
مبادا که او در میان دو صف
- به ایران شود در زمان جنگجوی^(٨٧)
تهمتن بود بی گمان چاره جوی^(٨٨)
جهان بر بداندیش تنگ آورند^(٨٩)
ازان جایگه تیز لشکر براند^(٩٠)
عنان پیچ واسپ افکن و نامدار^(٩١)
دلیران و کارآزموده سران^(٩٢)
برآشفت و شمشیر کین برکشید^(٩٣)
به نزدیک هومان فرستاد اوی^(٩٤)
همیشه به جنگ اندرون نامدار^(٩٥)
مر او را نیامد کسی پیش باز^(٩٦)
به نزدیک آن دختر جنگجوی^(٩٧)
چو بدخواه او چاره جو شد به جنگ^(٩٨)
چگونند گردان جنگ آوران^(٩٩)
چرا جنگ جویی تو ای ماهروی^(١٠٠)
سمند سرفراز بر دژ کشید^(١٠١)
ابا نامداران و گردان به هم^(١٠٢)
همه رزمجویان و گند آوران^(١٠٣)
ابا لشکری نامور کینه خواه^(١٠٤)
بر اسپش ندیدم فزون زان به پای^(١٠٥)
گر آید ز بینی سوی مغز، بوی^(١٠٦)
مگر پیلتن گرد گردن فرار^(١٠٧)
عنان پیچ ازینگونه نشنیده ام^(١٠٨)
یکی مرد جنگاور آرد به کف^(١٠٩)



الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب



- عناندار چون او ندیده ست کس
نداریم ما تاب این جنگجوی
سپهدار سهراب نیزه به دست
بیامد در دژ گشادند باز
به فرمان همه پیش اوی آمدند
یکی فرصتی جست وگفتش به راز
نه رسم جهانگیری و سروریست
سپهدار گودرز و گیو
بگفت ای سر نامداران چین
سپهدار نامه بر ایشان بخواند
یکی نامه فرمود پس شهریار
جهان آفرین را ستود از نخست
سرافراز و گردنکش و نامور
سپهدار نامی گو پیلتن
کزینگونه دارند تخم و نژاد
از اسپ اندر آمد گو نامدار
نگوید کس این نامدار از کجاست
فرسته چنین پاسخ آورد باز
هنوز آن نیاز دل و جان من
همی می خورد با لب شیر بوی
به گیو آنگهی گفت پس پیلتن
بیامد سوی کاخ دستان فراز
کنون ای سرافراز با آبروی
- تو گویی که سام سوارست و بس (۱۱۰)
بدین گرز و چنگال و آهنگ اوی (۱۱۱)
یکی باره تیز تگ بر نشست (۱۱۲)
ندیدند در دژ کسی سرفراز (۱۱۳)
به جان هرکسی چاره جوی آمدند (۱۱۴)
که ای شیردل گرد گردنفرار (۱۱۵)
که از مهر ماهی ببايد گریست (۱۱۶)
فرامرز و بهرام و رهام شیر (۱۱۷)
به گفتار خوبت هزار آفرین (۱۱۸)
کم و بیش آن پهلوان را براند (۱۱۹)
نبشستن بر رستم نامدار (۱۲۰)
ازو فرّ و پیروزی و بخت جست (۱۲۱)
ز گردان گیتی برآورده سر (۱۲۲)
ستون یلان نازش انجمن (۱۲۳)
جهانگیر و شیر اوژن و پاکزاد (۱۲۴)
از ایران بپرسید و از شهریار (۱۲۵)
ندانم کنون کاین سوار از کجاست (۱۲۶)
که دیری نباشد که آن سرفراز (۱۲۷)
نه مرد مصافست و لشکر شکن (۱۲۸)
شود بی گمان زود پرخاش جوی (۱۲۹)
که ای گرد سالار لشکر شکن (۱۳۰)
یل پهلوان رستم سرفراز (۱۳۱)
به ایران ببايد شدن پوی پوی (۱۳۲)

الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب

- دگر روز شبگیر هم پر خمار
بشد طوس و دست تهمتن گرفت
برون شد به خشم اندر آمد به رخس
غمین شد دل نامداران همه
همانگه نشستند با یکدگر
همی آن بدین، این بدان گفت، شاه
به رنج و به سختیش فریادرس
سپهدار گودرز کشوراد رفت
چو دیدند بر ره گو پیلتن
که شاه و دلیران و گردن کشان
کزین ترک ترسند شد سرفراز
کنون آمدم تا چه فرمان دهی
سپهدار وجوشنوران صد هزار
سلیحست بسیار و مردم بسی
بیاراست بزم و به خوردن نشست
تهمتن بیامد به نزدیک شاه
ببینم که این نو جهاندار کیست
همیشه نگهدار یزدانت باد
ز گردان به گرد اندرش صد دلیر
پرستار پنجاه با دستبند
اگر یار باشد جهان آفرین
چو برگشت رستم بر شهریار
پیاده بیامد به نزدیک اوی
- بیامد تهمتن بیاراست کار (۱۳۳)
بدو مانده پرخاشجویان شگفت (۱۳۴)
منم گفت شیراوژن تاج بخش (۱۳۵)
که رستم شبان بود و ایشان رمه (۱۳۶)
سراسر بزرگان پرخاشخر (۱۳۷)
ندارد دل نامداران نگاه (۱۳۸)
نبوده ست هرگز جز او هیچ کس (۱۳۹)
به نزدیک خسرو خرامید تفت (۱۴۰)
همه نامداران شدند انجمن (۱۴۱)
به دیگر سخن ها برند این گمان (۱۴۲)
همی گوید اینگونه هرکس به راز (۱۴۳)
تو شاه جهانداری و من رهی (۱۴۴)
شمرده به لشکرگه آمد سوار (۱۴۵)
سرافراز نامی ندانم کسی (۱۴۶)
به گردش دلیران خسروپرست (۱۴۷)
میان بستۀ رزم و دل کینه خواه (۱۴۸)
بزرگان کدامند و سالار کیست (۱۴۹)
به کام دل و رای و پیمانیت باد (۱۵۰)
جوان و سرافراز چون نره شیر (۱۵۱)
به پیش دل افروز تخت بلند (۱۵۲)
چو نعل سمنم بساید زمین (۱۵۳)
از ایران سپه گيو بُد پاسدار (۱۵۴)
چنین گفت کای مهتر نامجوی (۱۵۵)





الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب



- چو خواهی که یابی رهایی ز من
بدو گفت کز تو بپرسم همه
ز بهرام واز رستم نامدار
سپهدار واز تخمه پادشاه
چنین گفت کان فرّ آزادگان
از آن به نباشد که پنهان کنم
سرافراز داماد رستم بود
پیاده سپردار و نیزه روان
نشسته سپهدار بر تخت عاج
چه خوانند او را ز گردن کشان
اگر پهلوان را نمایی به من
چو افراسیاب آن سپهدار چین
ز لشکر کند جنگجو انجمن
ز ایران نباشد کسی کینه خواه
چو گیو جهانگیر لشکر شکن
چو بهرام ورهام گردن فرّاز
که آگاهی آن نباشد برم
کس از نامداران ایران سپاه
نشاید نگه کردن آسان بدوی
کز ایران نمائیم یکی نیزه دار
سوار جهان رستم نامور
درفشش ببرند با او به هم
نگه کرد رستم بدان سرفراز
- (۱۵۶) سرافراز باشی به هر انجمن
(۱۵۷) ز گردن کشان وز شاه ورمه
(۱۵۸) ز هرچت بپرسم به من برشمار
(۱۵۹) سرافراز و لشکرکش و کینه خواه
(۱۶۰) سپهدار گودرز کشوادگان
(۱۶۱) ز گردن کشان نام او بفکنم
(۱۶۲) به ایران زمین همچو او کم بود
(۱۶۳) شده انجمن لشکر بی کران
(۱۶۴) نهاده بر آن عاج کرسی ساج
(۱۶۵) بگو تا چه داری ازو هم نشان
(۱۶۶) سرافراز باشی به هر انجمن
(۱۶۷) ابا نامداران توران زمین
(۱۶۸) برانگیزد آن پاره پیلتن
(۱۶۹) بگیرد سر تخت کاووس شاه
(۱۷۰) که باشد به هرجا سر انجمن
(۱۷۱) چو شیدوش شیر اوژن رزمساز
(۱۷۲) بدن کینه خواهی بریدن سرم
(۱۷۳) نیارست کردن بدو در نگاه
(۱۷۴) که یارد شدن پیش او جنگجوی
(۱۷۵) کنم زنده کاووس کی را به دار
(۱۷۶) دگر زنگه گرد پرخاشخر
(۱۷۷) همی رفت پرخاشجوی و دژم
(۱۷۸) بدان سفت و چنگ و ورکیب دراز

❁ الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب ❁



- | | |
|---|--|
| <p>(١٧٩) برو تا چه خواهد جهان آفرین</p> <p>(١٨٠) بدین لشکر گشن بنهاد روی</p> <p>(١٨١) شدند از دلیران بسی جنگجوی</p> <p>(١٨٢) سپردیم میدان کینه بدوی</p> <p>(١٨٣) بجنبید بر زین بر آن نامدار</p> <p>(١٨٤) بمانم فراوان سر اندر زمین</p> <p>(١٨٥) پر اندیشه جان و سرش کینه جوی</p> <p>(١٨٦) ز مردن به گیتی نبیشان جواز</p> <p>(١٨٧) به آرامگه رفت از تخت بزم</p> <p>(١٨٨) سر جنگجویان برآمد ز خواب</p> <p>(١٨٩) دل از جنگ جستن پشیمان کنیم</p> <p>(١٩٠) نکرديم هرگز چنین گفتگوی</p> <p>(١٩١) کمند افکن وگرد وشمشیر گیر</p> <p>(١٩٢) به پیش جهان آفرین شد نخست</p> <p>(١٩٣) نیایش همی کرد بر چاره ساز</p> <p>(١٩٤) بدین کار این بنده را پاس دار</p> <p>(١٩٥) که ای نامور گرد لشکر شکن</p> <p>(١٩٦) دمیدند و آمد سپهدار طوس</p> <p>(١٩٧) از ایران که یارد شدن پیش اوی</p> <p>(١٩٨) نماند آن زمان با سپهدار هوش</p> <p>(١٩٩) نگه کن بدیشان مگر نغوی</p> <p>(٢٠٠) اگر تاج بخش ست وگر رزم خواه</p> <p>(٢٠١) سرفراز واز تخمه پهلوان</p> | <p>بگردیم شبگیر با تیغ کین</p> <p>بیامد یکی مرد پرخاشجوی</p> <p>نتابید با او بتابید روی</p> <p>به تنها نشد کس برش جنگجوی</p> <p>گر از باد جنبان شود کوهسار</p> <p>من امشب به پیش جهان آفرین</p> <p>به لشکر گه خویش بنهاد روی</p> <p>نریمان وسام آن دو گردن فراز</p> <p>جهانجوی سهراب دل پر ز رزم</p> <p>به شبگیر چون بر دمید آفتاب</p> <p>به پیش جهاندار پیمان کنیم</p> <p>بدو گفت رستم که ای نامجوی</p> <p>به سهراب گفت ای یل شیر گیر</p> <p>بخورد آب وروی و سر و تن بشست</p> <p>به زمزم بنالید بر بی نیاز</p> <p>به یزدان بنالید کای کردگار</p> <p>چنین داد پاسخ بدو پیلتن</p> <p>بفرمود کاووس تا بوق وکوس</p> <p>اگر کشته شد رستم جنگجوی</p> <p>همه برگرفتند با او خروش</p> <p>نگهدار آن لشکر اکنون تویی</p> <p>نخواهم به نیکی سوی او نگاه</p> <p>همی گفت زار ای نبرده جوان</p> |
|---|--|



الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب



سوی مادر از تخمه نامدار (٢٠٢)	نیبره جهاندار سام سوار
همی کرد زاری جهاندار گو (٢٠٣)	بر آتش تهادند ویرخاست غو
چو زینسان شود نزد ایشان نشان (٢٠٤)	چه گویند گردان وگردن کشان
از این رزم اندوهت آید به روی (٢٠٥)	بدو گفت شاه ای گو نامجوی
دریده همه کوس وروپینه خم (٢٠٦)	بریده سمند سرفراز دم
دریغ آنچنان نامدار دلیر (٢٠٧)	گرفتند تایوت از سر به زیر
تو رفتی ومن مانده ام خوار وزار (٢٠٨)	تهمتن همی گفت کای نامدار
زمانی ز صندوق سر برفراز (٢٠٩)	همی گفت زار ای گو سرفراز
نکردی جگرگاهت ای پور باز (٢١٠)	بینداختی تیغ آن سرفراز
همی گفت کای شیر پرخاشجوی (٢١١)	بیاورد آن جوشن و خود اوی

از میان انواع گوناگون ساخت صفت فاعلی در «داستان رستم وسهراب»، نوع «اسم + بن مضارع» که موسوم به صفت فاعلی مرکب مرخم است، پرکاربردتر است. در مطالعات نگارنده در «داستان رستم وسهراب» ١٤٥ مورد صفت فاعلی مرکب مرخم استخراج شد. این صفت‌ها گاه همان معنای صفت را داشتند وگاه جانشین اسم شده بودند.

قید + بن مضارع

صفت‌های فاعلی مرکب مرخم از ترکیب قید یا صفت یا صفت مرخم نیز ساخته می‌شوند. جزء اول این ترکیب‌ها، خواه قید باشد خواه صفت. در هر حال نقش قید را ایفا می‌کنند و مقید کننده صفت مرخم است (٢١٢).

درین شهر ما نیکخواه توایم (٢١٣)	ستاده به فرمان وراه توایم
تو را باشد، ار بازجویی، سپاس	بیابی تو پاداش نیکی شناس (٢١٤)
برآشفت سهراب وشد چون پلنگ	چو بدخواه او چاره جو شد به جنگ (٢١٥)
کزینگونه دارند تخم ونژاد	جهانگیر وشیر اوژن وپاکزاد (٢١٦)
وگرنه فرازست این مرد	بداندیش را خوار نتوان شمرد (٢١٧)
گرازان به درگاه شاه آمدند	گشاده دل ونیکخواه آمدند (٢١٨)

الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب



- | | |
|--|-----------------------------------|
| ٢١٩) برآشوب و <u>بیدخواه</u> را خوار کن | تو سهراب را زنده بر دار کن |
| ٢٢٠) دلم گشت باریک چون ماه نو | وزین ناسگالیده <u>بیدخواه</u> نو |
| ٢٢١) به نووی بیامد به نزدیک شاه | بدو گفت کز چین یکی <u>نیکخواه</u> |
| ٢٢٢) برین ترک <u>بیدخواه</u> گم کرده راه | بدان تا تو را بر دهد دستگاه |
| ٢٢٣) برآید همه کامه <u>نیکخواه</u> | بدو گفت رستم که با فر شاه |
| ٢٢٤) به سر بر همی گشت <u>بیدخواه</u> بخت | دگر باره اسپان بیستند سخت |

در «داستان رستم وسهراب» ١٢ صفت فاعلی مرکب مرخم از نوع «قید + بن مضارع» استخراج شد. نکته قابل توجه این است که جزء اول تمامی این صفات «بد» یا «نیک» است.

بن مضارع + ان

صفات فاعلی که به شیوه «بن مضارع + ان» ساخته می‌شوند، بیشتر معنی حالت فاعلی را می‌رساند. این پسوند از انواع صفاتی است که به ریشه فعلی متصل می‌گردند و صفت فاعلی می‌سازند.

- | | |
|--|------------------------------------|
| ٢٢٥) چو سیراب شد کرد آهنگ خواب | پس آنگه <u>خرامان</u> بشد نزد آب |
| ٢٢٦) <u>چیمان</u> و <u>چیران</u> رخس در مرغزار | بخفت و برآسود از روزگار |
| ٢٢٧) شباهنگ بر چرخ <u>گردان</u> بگشت | چو یک بهره زان تیره شب در گذشت |
| ٢٢٨) <u>خرامان</u> بیامد به بالین مست | یکی بنده شمعی معتبر به دست |
| ٢٢٩) چو خورشید <u>تابان</u> پر از رنگ وبوی | پس بنده اندر یکی ماهروی |
| ٢٣٠) هوا را به شمشیر <u>گریان</u> کنی | به تنها یکی گور بریان کنی |
| ٢٣١) همی خواست افکند <u>رخشان</u> کمند | چو خورشید روشن ز چرخ بلند |
| ٢٣٢) ابا انده و درد انباز گشت | پریچهره <u>گریان</u> ازو بازگشت |
| ٢٣٣) شد از رخس <u>رخشان</u> واز شاه شاد | بیامد بمالید وزین بر نهاد |
| ٢٣٤) ورا نام تهمینه، سهراب کرد | چو <u>خندان</u> شد وچهره شاداب کرد |
| ٢٣٥) به خورشید <u>تابان</u> بر آورد سر | چو بشنید مادر چنین از پسر |



الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب



- چرا خیره تنها به جنگ آمدی
 به پیش سپاه اندر آمد چو گرد
 چو آمد خروشان به تنگ اندرش
 ز فتراک بگشاد بیچان کمند
 چو بیچاره گردی و بیچان شوی
 به بالا ز سرو سهی برترست
 ز گرز تو خورشید گریان شود
 شب تیره از تیغ رخشان کنم
 از آن ننگ، برگشت و آمد به راه
 همی رفت منزل به منزل سپاه
 ز گردان به گرد اندرش صد دلیر
خروشان پر از درد باز آمدند
 گرش بینم آنگاه آیدت یاد
 از آتش ترا بیم چندان بود
 گر این نیزه در مشیت بیچان کنم
 گر از باد جتبان شود کوهسار
 زواره بیامد خلیده روان
 همی باش در پیش پرده سرای
 چو خورشید رخشان بگسترده پر
 بیامد خروشان بدان دشت جنگ
 ز رستم بپرسید خندان دو لب
خرامان بشد سوی آب روان
 گرازان و چون شیر نعره زنان
- (٢٣٦) خرامان به جنگ نهنگ آمدی
 (٢٣٧) چو رعد خروشان یکی ویله کرد
 (٢٣٨) بجنبید و برداشت خود از سرش
 (٢٣٩) بینداخت و آمد میانش به بند
 (٢٤٠) ز گفت نبهره پشیمان شوی
 (٢٤١) چو خورشید تابان به دو پیکرست
 (٢٤٢) ز تیغ تو بهرام بریان شود
 (٢٤٣) برآوردگه بر سر افشان کنم
 (٢٤٤) خرامان بشد پیش کاووس شاه
 (٢٤٥) شده روی خورشید تابان سیاه
 (٢٤٦) جوان و سرافراز چون نره شیر
 (٢٤٧) ز دردش دل اندر گداز آمدند
 (٢٤٨) که دریای جوشان بلرزد ز باد
 (٢٤٩) که دریا به آرام جنبان بود
 (٢٥٠) سپاه ترا جمله بیجان کنم
 (٢٥١) بجنبید بر زین بر آن نامدار
 (٢٥٢) که امروز چون گشت بر پهلوان
 (٢٥٣) چو خورشید تابان برآید ز جای
 (٢٥٤) سیه زاغ پیران فرو برد سر
 (٢٥٥) به جنگ اندرون گرزۀ گاو رنگ
 (٢٥٦) تو گفتی که با او به هم بود شب
 (٢٥٧) چو جان رفته کو باز یابد روان
 (٢٥٨) سمنش جهان و جهان را کنان

❁ الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب ❁

چو خورشید تابان ز گنبد بگشت تهمتن نیامد به لشکر ز دشت (۲۵۹)
 بزد چنگ و بدرید پیراهنش درخشان شد آن لعل زیبا تنش (۲۶۰)

با مطالعه «داستان رستم وسهراب» ۳۶ مورد صفت فاعلی با ساخت (بن مضارع + ان) استخراج شد. این صفت در غالب موارد در ادامه موصوف آمده وگاهی به اقتضای وزن شعر وبافت کلام، دور از موصوف آمده‌اند. این صفات به شکلی کامل موصوف‌های مورد نظر را معرفی ووصف کرده‌اند.

بن مضارع + نده

پسوند (نده) ande در فارسی معاصر و ande/ inda/ anda در فارسی دری باقی مانده پسوند andag در فارسی میانه زردشتی و indag در پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانه ترفانی است. andag یا indag با پیوستن به ماده مضارع، صفت فاعلی و مضارع می‌سازد. دو صورت مزبور، به نوبه خود بازمانده ant- aka ایرانی باستان است (۲۶۱). این نوع از صفت فاعلی بر انجام دهنده کار یا پذیرنده و دارنده حالت دلالت دارد.

<p>گسارنده باده ورودساز (۲۶۲) بناگوش تابنده خورشیدوار (۲۶۳) چو رخشنده خورشید شد بر سپهر (۲۶۴) چو نه ماه بگذشت بر دخت شاه (۲۶۵) هنوز آن زمان گستهم خرد بود (۲۶۶) به دل گفت از آن پس دریغا دریغ (۲۶۷) نشست آنگهی رایزن با دبیر (۲۶۸) ستاننده شهر مازندران (۲۶۹) گزاینده کاری نو آمد به پیش (۲۷۰) که ماننده سام گرد از مهان (۲۷۱) همانا که سالت نباشد دو هفت (۲۷۲) به تو باد افروخته تاج و تخت (۲۷۳) مگر بخت رخشنده بیدار نیست (۲۷۴)</p>	<p>سیه چشم گلرخ بتان طراز (۲۶۲) فروهشته زو حلقه گوشوار (۲۶۳) بیاراست روی زمین را به مهر (۲۶۴) یکی کودک آمد چو تابنده ماه (۲۶۵) به خردی گراینده وگرد بود (۲۶۶) که شد ماه تابنده در زیر میغ (۲۶۷) که کاری گزاینده بد، ناگزیر (۲۶۸) گشاینده بند هاماوران (۲۶۹) کز اندیشه آن دلم گشت ریش (۲۷۰) سواری پدید آمد اندر جهان (۲۷۱) به مردی بر چرخ گردنده رفت (۲۷۲) که زبینه تاجی ای نیکبخت (۲۷۳) وگرنه چنین کار دشوار نیست (۲۷۴)</p>
---	---



الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب



(٢٧٥)	یکی بنده آفریننده ام	چه آزردم او نه من بنده ام
(٢٧٦)	همی گوید اینگونه هرکس به راز	کزین ترک ترسند شد سرفراز
(٢٧٧)	برآید یکی پرده بینم سپید	بدو گفت ازانسو که تابنده شید
(٢٧٨)	درخشنده مهری بود بی بها	چو از بند و پیوند یابد رها
(٢٧٩)	هم او آفریننده هور و ماه	کزویست پیروزی و دستگاه
(٢٨٠)	تو گویی که داننده بر زد رسن	بر وکتف و یالش به مانند من
(٢٨١)	چو شیر دمنده ز جا در بجست	بزد دست سهراب چون پیل مست
(٢٨٢)	که می داشت راز سپید نهان	هجیر سیتیزنده بدگمان
(٢٨٣)	شناسد نه دانا نه داننده را	نه هر پادشاه و نه هر بنده را
(٢٨٤)	به رخشنده روز و شبان دراز	پیروده بودم تنش را به ناز

با مطالعه «داستان رستم وسهراب» ٢٣ مورد صفت فاعلی نوع (بن ماضی + ـ نده) استخراج شد. فردوسی در پرداخت صفات فاعلی این نوع، متنوع و غیر تکراری عمل کرده است. از میان پسوندهای فاعلی، پسوند (ـ نده) غالباً توصیف‌کننده عمل موقت یا مداوم است.

نتیجه‌گیری

مطالعه و بررسی صفات فاعلی «داستان رستم وسهراب» نتایج زیر را در پی داشت: پسوند (گر) غالباً مفهوم کنش‌گری را نشان می‌دهد. این نوع صفت فاعلی در «داستان رستم وسهراب» کاربرد اندکی داشته است و تنها در دو بیت از این داستان ذکر شده است. نقش صفت فاعلی در هر دو بیت مسند است.

پسوند «کار» علاوه بر اتصال به ریشه صفت، به ریشه فعل نیز متصل می‌شود. با مطالعه «داستان رستم وسهراب» تنها یک مورد از این نوع صفت فاعلی یافته شد.

در بیت ٦ از «داستان رستم وسهراب» از ساخت صفت فاعلی استفاده شده است. با مطالعه ابیاتی که از ساخت «بن ماضی + گار» تبعیت کرده‌اند، به این نتیجه می‌رسیم که این پسوند علاوه بر جنبه ظاهری و بافت دستوری آن در ذهن و اندیشه فردوسی، نامی خاص ذات باری تعالی است.



الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب

با مطالعهٔ ابیات «داستان رستم وسهراب»، ۴۷ بیت که حاوی این نوع ساخت از صفت فاعلی باشند، استخراج شد. چنان‌که پیداست، بسامد واژگان «کردار» و «گفتار» نسبت به سایر واژگان بالاتر است.

از میان انواع گوناگون ساخت صفت فاعلی در «داستان رستم وسهراب»، نوع «اسم + بن مضارع» که موسوم به صفت فاعلی مرکب مرخم است، پرکاربردتر است. در مطالعات نگارنده در «داستان رستم وسهراب» ۱۴۵ مورد صفت فاعلی مرکب مرخم استخراج شد. این صفت‌ها گاه همان معنای صفت را داشتند و گاه جانشین اسم شده بودند.

در «داستان رستم وسهراب» ۱۲ صفت فاعلی مرکب مرخم از نوع «قید + بن مضارع» استخراج شد. نکته قابل توجه این است که جزء اول تمامی این صفات «بد» یا «نیک» است.

با مطالعهٔ «داستان رستم وسهراب» ۳۶ مورد صفت فاعلی با ساخت (بن مضارع + ان) استخراج شد. این صفت در غالب موارد در ادامهٔ موصوف آمده و گاهی به اقتضای وزن شعر و بافت کلام، دور از موصوف آمده اند. این صفات به شکلی کامل موصوف‌های مورد نظر را معرفی و وصف کرده‌اند.

پا ورقی‌ها

- | | | |
|--|--|---|
| ۱) ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، نشر فردوس، ۱۳۸۰، ج ۱: صص ۱۱۶-۱۱۷. | ۲) منوچهر جوکار، ما، فردوسی و شاهنامه. مجله‌ی ادبیات و فلسفه. شماره ۶۱، ۱۳۸۱: ص ۴۰. | ۳) ابوالحسن ناصرپور، بررسی بخش تاریخی شاهنامه فردوسی با توجه به منابع عمده‌ی تاریخی (از پادشاهی انوشیروان تا پایان پادشاهی یزدگرد سوم)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه یاسوج، ۱۳۸۹: ص ۵. |
| ۴) احمد ضابطی جهرمی، سینما و ساختار تصاویر شعری در شاهنامه، تهران، کتاب فردا، ۱۳۷۸: ص ۱۴۷. | ۵) احمد شفاهی، مبانی علمی دستور زبان فارسی، تهران، نشر میترا، ۱۳۷۶: ص ۱۱۱. | ۶) حسین لسانی، مقایسه صفات فعلی فاعلی و مفعولی در زبان روسی و فارسی، نشریه پژوهش‌های زبان‌های خارجی، شماره ۱۵، ۱۳۸۲: ص ۷۷. |
| ۷) خسرو کاشانی، اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱: ص ۸۱. | ۸) ابوالقاسم فردوسی، داستان رستم و سهراب، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران، سازنگ، ۱۳۷۸: ب ۴. | ۹) همان: ب ۱۳۷۱. |
| ۱۰) همان: ب ۴. | ۱۱) همان: ب ۱۱۸. | ۱۲) همان: ب ۱۲۱۶. |
| ۱۳) همان: ب ۱۳۱۱. | ۱۴) همان: ب ۱۳۱۸. | ۱۵) همان: ب ۱۳۱۹. |



الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب

١٦)همان: ب ١٤٠٩ (١٧)ارسلان گل فام و مهناز (١٨)ابوالقاسم فردوسی، داستان رستم و سهراب:

ب ٢٢ كریایی، ملاحظاتی بر ساخت صفت فاعلی در زبان فارسی، مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبائی، ١٣٩١:ص ٦٩٧.

١٩)همان: ب ٦٨ (٢٠)همان: ب ٧٩ (٢١)همان: ب ٩٤

٢٢)همان: ب ١٠٧ (٢٣)همان: ب ٢٠٥ (٢٤)همان: ب ٢١٦

٢٥)همان: ب ٢١٨ (٢٦)همان: ب ٢٨٠ (٢٧)همان: ب ٣٠١

٢٨)همان: ب ٣١٤ (٢٩)همان: ب ٣١٧ (٣٠)همان: ب ٣٢٤

٣١)همان: ب ٣٣٤ (٣٢)همان: ب ٣٣٨ (٣٣)همان: ب ٣٥٣

٣٤)همان: ب ٣٨٤ (٣٥)همان: ب ٤١٨ (٣٦)همان: ب ٤٩٨

٣٧)همان: ب ٦٨٤ (٣٨)همان: ب ٦٩٧ (٣٩)همان: ب ٧٢٣

٤٠)همان: ب ٧٥٢ (٤١)همان: ب ٨٠٤ (٤٢)همان: ب ٨٠٦

٤٣)همان: ب ٨٣٦ (٤٤)همان: ب ٨٤١ (٤٥)همان: ب ٩٥٢

٤٦)همان: ب ١٠١٧ (٤٧)همان: ب ١٠٤٠ (٤٨)همان: ب ١٠٧٢

٤٩)همان: ب ١٠٨٨ (٥٠)همان: ب ١١٦٤ (٥١)همان: ب ١١٧٢

٥٢)همان: ب ١٢٣٧ (٥٣)همان: ب ١٢٨٠ (٥٤)همان: ب ١٢٩٠

٥٥)همان: ب ١٣٤١ (٥٦)همان: ب ١٣٥٦ (٥٧)همان: ب ١٤٠٠

٥٨)همان: ب ١٤٢٣ (٥٩)همان: ب ١٤٥٥ (٦٠)همان: ب ١٤٧٩

٦١)همان: ب ١٤٩٩ (٦٢)همان: ب ١٥١٧ (٦٣)همان: ب ١٥٢٢

٦٤)همان: ب ١٥٧٠ (٦٥)علاءالدین طباطبائی،

صفت فاعلی مرکب مرخم، نامه فرهنگستان، ١٣٨٤:ص ٦٥.

٦٧)ابوالقاسم فردوسی، داستان (٦٨)همان: ب ٢٨ (٦٩)همان: ب ٥٢

(٧٠)همان: ب ٦١ (٧١)همان: ب ٧١ (٧٢)همان: ب ٧٣

(٧٣)همان: ب ٨٥ (٧٤)همان: ب ٨٦ (٧٥)همان: ب ٩٦

(٧٦)همان: ب ١٥١ (٧٧)همان: ب ١٧٢ (٧٨)همان: ب ١٧٥

(٧٩)همان: ب ١٨٢ (٨٠)همان: ب ١٨٣ (٨١)همان: ب ١٨٨

(٨٢)همان: ب ١٩٠ (٨٣)همان: ب ١٩٤ (٨٤)همان: ب ٢٠٣

(٨٥)همان: ب ٢١٢ (٨٦)همان: ب ٢٤٥ (٨٧)همان: ب ٢٤٨

(٨٨)همان: ب ٢٤٩ (٨٩)همان: ب ٢٦٤ (٩٠)همان: ب ٢٧١

(٩١)همان: ب ٢٧٩ (٩٢)همان: ب ٢٨٤ (٩٣)همان: ب ٢٨٧

(٩٤)همان: ب ٣٠٦ (٩٥)همان: ب ٣١٢ (٩٦)همان: ب ٣٢١



الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب ❁

٣٤٨(٩٩)همان: ب	٣٣٣(٩٨)همان: ب	٣٢٩(٩٧)همان: ب
٣٧٣(١٠٢)همان: ب	٣٦٨(١٠١)همان: ب	٣٥٠(١٠٠)همان: ب
٤١٥(١٠٥)همان: ب	٤١٣(١٠٤)همان: ب	٤٠٤(١٠٣)همان: ب
٤٢١(١٠٨)همان: ب	٤١٩(١٠٧)همان: ب	٤١٦(١٠٦)همان: ب
٤٢٩(١١١)همان: ب	٤٢٨(١١٠)همان: ب	٤٢٢(١٠٩)همان: ب
٤٤٨(١١٤)همان: ب	٤٤٤(١١٣)همان: ب	٤٤١(١١٢)همان: ب
٤٨١(١١٧)همان: ب	٤٧٦(١١٦)همان: ب	٤٦٩(١١٥)همان: ب
٥١٦(١٢٠)همان: ب	٥٠٨(١١٩)همان: ب	٤٩٨(١١٨)همان: ب
٥٢٤(١٢٣)همان: ب	٥٢٣(١٢٢)همان: ب	٥١٧(١٢١)همان: ب
٥٦٥(١٢٦)همان: ب	٥٥٧(١٢٥)همان: ب	٥٣٣(١٢٤)همان: ب
٥٧٥(١٢٩)همان: ب	٥٧٢(١٢٨)همان: ب	٥٦٩(١٢٧)همان: ب
٥٩٠(١٣٢)همان: ب	٥٨٤(١٣١)همان: ب	٥٨١(١٣٠)همان: ب
٦٤٣(١٣٥)همان: ب	٦٣١(١٣٤)همان: ب	٦٠٢(١٣٣)همان: ب
٦٦٨(١٣٨)همان: ب	٦٦٦(١٣٧)همان: ب	٦٦٥(١٣٦)همان: ب
٧٠٦(١٤١)همان: ب	٦٨٧(١٤٠)همان: ب	٦٧٠(١٣٩)همان: ب
٧٤٩(١٤٤)همان: ب	٧٢٥(١٤٣)همان: ب	٧٢٤(١٤٢)همان: ب
٧٨٢(١٤٧)همان: ب	٧٧٨(١٤٦)همان: ب	٧٦١(١٤٥)همان: ب
٧٩٠(١٥٠)همان: ب	٧٨٨(١٤٩)همان: ب	٧٨٦(١٤٨)همان: ب
٨٢٦(١٥٣)همان: ب	٨٠٦(١٥٢)همان: ب	٨٠٥(١٥١)همان: ب
٨٥٤(١٥٦)همان: ب	٨٣٥(١٥٥)همان: ب	٨٣٠(١٥٤)همان: ب
٨٧٩(١٥٩)همان: ب	٨٦٦(١٥٨)همان: ب	٨٦٣(١٥٧)همان: ب
٩١٩(١٦٢)همان: ب	٩٠٠(١٦١)همان: ب	٨٨٥(١٦٠)همان: ب
٩٣١(١٦٥)همان: ب	٩٢٣(١٦٤)همان: ب	٩٢٢(١٦٣)همان: ب
٩٨٦(١٦٨)همان: ب	٩٧٣(١٦٧)همان: ب	٩٥٣(١٦٦)همان: ب
٩٩٤(١٧١)همان: ب	٩٩٣(١٧٠)همان: ب	٩٨٩(١٦٩)همان: ب
١٠٢١(١٧٤)همان: ب	١٠١٨(١٧٣)همان: ب	١٠٠١(١٧٢)همان: ب
١٠٥١(١٧٧)همان: ب	١٠٣٠(١٧٦)همان: ب	١٠٢٧(١٧٥)همان: ب
١١٤٧(١٨٠)همان: ب	١١٣٤(١٧٩)همان: ب	١٠٦٠(١٧٨)همان: ب
١١٨٢(١٨٣)همان: ب	١١٦٩(١٨٢)همان: ب	١١٦٦(١٨١)همان: ب
١٢١٨(١٨٦)همان: ب	١١٩٤(١٨٥)همان: ب	١١٨٩(١٨٤)همان: ب
١٢٥٤(١٨٩)همان: ب	١٢٤٧(١٨٨)همان: ب	١٢٤٦(١٨٧)همان: ب
١٣٠٦(١٩٢)همان: ب	١٢٨٣(١٩١)همان: ب	١٢٦١(١٩٠)همان: ب
١٣٣٢(١٩٥)همان: ب	١٣١٨(١٩٤)همان: ب	١٣٠٨(١٩٣)همان: ب





الصفة الفاعلية في قصة رستم وسهراب

١٤١٣ (١٩٨)همان: ب	١٣٨٧ (١٩٧)همان: ب	١٣٨٤ (١٩٦)همان: ب
١٤٨٩ (٢٠١)همان: ب	١٤٦٥ (٢٠٠)همان: ب	١٤٢٢ (١٩٩)همان: ب
١٥١٨ (٢٠٤)همان: ب	١٥١٠ (٢٠٣)همان: ب	١٤٩٢ (٢٠٢)همان: ب
١٥٦٣ (٢٠٧)همان: ب	١٥٥٨ (٢٠٦)همان: ب	١٥٤٦ (٢٠٥)همان: ب
١٦٣٨ (٢١٠)همان: ب	١٥٧٤ (٢٠٩)همان: ب	١٥٦٧ (٢٠٨)همان: ب

(٢١٢)علاءالدين طباطبائي، (٢١٣)ابوالقاسم فردوسي، داستان رستم و سهراب: صفت فاعلي مركب مرخم: ب ٦٦ ص ٦٦

٥٣٣ (٢١٦)همان: ب	٣٣٣ (٢١٥)همان: ب	٧١ (٢١٤)همان: ب
٦٣٧ (٢١٩)همان: ب	٦٢٠ (٢١٨)همان: ب	٥٥٠ (٢١٧)همان: ب
١١٩٠ (٢٢٢)همان: ب	٩٠١ (٢٢١)همان: ب	٧٤٠ (٢٢٠)همان: ب
٣٤ (٢٢٥)همان: ب	١٣٣٥ (٢٢٤)همان: ب	١١٩٢ (٢٢٣)همان: ب
٩٢ (٢٢٨)همان: ب	٩٠ (٢٢٧)همان: ب	٣٥ (٢٢٦)همان: ب
١٣٨ (٢٣١)همان: ب	١١٠ (٢٣٠)همان: ب	٩٣ (٢٢٩)همان: ب
١٥٧ (٢٣٤)همان: ب	١٥٢ (٢٣٣)همان: ب	١٤٩ (٢٣٢)همان: ب
٣١٨ (٢٣٧)همان: ب	٢٩٠ (٢٣٦)همان: ب	٢٠٤ (٢٣٥)همان: ب
٣٨٢ (٢٤٠)همان: ب	٣٤٩ (٢٣٩)همان: ب	٣٤٣ (٢٣٨)همان: ب
٦٤٨ (٢٤٣)همان: ب	٥٢٨ (٢٤٢)همان: ب	٤٠٦ (٢٤١)همان: ب
٨٠٥ (٢٤٦)همان: ب	٧٦٥ (٢٤٥)همان: ب	٧٣٧ (٢٤٤)همان: ب
٩٨٠ (٢٤٩)همان: ب	٩٧٩ (٢٤٨)همان: ب	٨١٧ (٢٤٧)همان: ب
١١٩٥ (٢٥٢)همان: ب	١١٨٢ (٢٥١)همان: ب	١٠٢٥ (٢٥٠)همان: ب
١٢٤٩ (٢٥٥)همان: ب	١٢٢٤ (٢٥٤)همان: ب	١٢٠١ (٢٥٣)همان: ب
١٣٢٣ (٢٥٨)همان: ب	١٣٠٦ (٢٥٧)همان: ب	١٢٥٠ (٢٥٦)همان: ب
٢٤١ (٢٦١)همان: ب	١٦١١ (٢٦٠)همان: ب	١٣٧٧ (٢٥٩)همان: ب

(٢٦١)محسن ابوالقاسمي، دستور تاريخي مختصر زبان فارسي، تهران، سمت، ١٣٧٧: صص ٥٩ و ٦٠.

١٤٧ (٢٦٤)همان: ب	٩٧ (٢٦٣)همان: ب	(٢٦٢)ابوالقاسم فردوسي، داستان رستم و سهراب: ب ٨٥
٤٥٠ (٢٦٧)همان: ب	٢٧٨ (٢٦٦)همان: ب	١٥٥ (٢٦٥)همان: ب
٥٣٥ (٢٧٠)همان: ب	٥٢٧ (٢٦٩)همان: ب	٥١٥ (٢٦٨)همان: ب
٥٨٧ (٢٧٣)همان: ب	٥٧٣ (٢٧٢)همان: ب	٥٦٢ (٢٧١)همان: ب
٧٢٥ (٢٧٦)همان: ب	٦٤٩ (٢٧٥)همان: ب	٥٩٥ (٢٧٤)همان: ب
١١٨٧ (٢٧٩)همان: ب	٩٥٩ (٢٧٨)همان: ب	٩٢٠ (٢٧٧)همان: ب
١٤٢٩ (٢٨٢)همان: ب	١٢٧٥ (٢٨١)همان: ب	١٢٣٢ (٢٨٠)همان: ب



منابع و مأخذ

- ۱- ابوالحسن ناصریور، بررسی بخش تاریخی شاهنامه فردوسی با توجه به منابع عمده ی تاریخی (از پادشاهی انوشیروان تا پایان پادشاهی یزدگرد سوم)، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه یاسوج، ۱۳۸۹.
- ۲- ابوالقاسم فردوسی، داستان رستم و سهراب، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران، سارنگ، ۱۳۷۸.
- ۳- احمد شفاهی، مبانی علمی دستور زبان فارسی، تهران، نشر میترا، ۱۳۷۶.
- ۴- احمد ضابطی جهرمی، سینما و ساختار تصاویر شعری در شاهنامه، تهران، کتاب فردا، ۱۳۷۸.
- ۵- ارسلان گل فام و مهناز کربلایی، ملاحظاتی بر ساخت صفت فاعلی در زبان فارسی، مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۹۱.
- ۶- حسین لسانی، مقایسه صفات فعلی فاعلی و مفعولی در زبان روسی و فارسی، نشریه پژوهش های زبان های خارجی، شماره ۱۵، ۱۳۸۲.
- ۷- خسرو کاشانی، اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
- ۸- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، نشر فردوس، ۱۳۸۰.
- ۹- علاءالدین طباطبایی، صفت فاعلی مرکب، نامه فرهنگستان، ۱۳۸۴.
- ۱۰- محسن ابوالقاسمی، دستور تاریخی مختصر زبان فارسی، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
- ۱۱- منوچهر جوکار، ما، فردوسی و شاهنامه. مجله ی ادبیات و فلسفه. شماره ۶۱، ۱۳۸۱.

Sources and references

- 1- Abu al-Hassan Naserpour, A Survey of the Historical Section of Ferdowsi's Shahnameh, Considering the Major Historical Resources (from the Anoushirwan Kingdom to the End of Yazdgerd III), Master's thesis, Yasouj University, 2010.
- 2- Abolqasem Ferdowsi, Story of Rostam and Sohrab, by Mohammad Dehir Sayaghi, Tehran, Sarang, 1999.
- 3- Ahmad Shefahi, Scientific Foundations of Persian Grammar, Tehran, Mitra Publishing, 1997.
- 4- Ahmad Zabati Jahromi, Cinema and the structure of poetic images in Shahnameh, Tehran, Book of Tomorrow, 1999.
- 5- Arsalan Gulfam and Mahnaz Karbala'i, Considerations on constructing a functional trait in Persian language, Proceedings of Allameh Tabatabaei University, 2012.
- 6- Hossein Lisani, Comparison of the current functional and object features in Russian and Persian language, Journal of Foreign Languages Research, No. 15, 2003.
7. Khosrow Kashani, Persnvij Founding in Farsi Today, Tehran, Center for Academic Publishing, 1371.
- 8- Zabiullah Safa, History of Literature in Iran, Tehran, Ferdows Publication, 2001.
- 9- Aladdin Tabatiyyy, the attribute of the composite compound, the letter of the Academy, 2005.
10. Mohsen Abolghasemi, A Short History of Farsi, Tehran, 1977.
11. Manuchehr Jokar, us, Ferdowsi and Shahnameh. Journal of Literature and Philosophy. No. 61, 1381.